

عزیز الله جوینی

قدیم ترین نسخه دیباچه گلستان در کتابخانه آستان قدس

در ایران کمتر کسی است که نام سعدی را نشنیده و از گلستان و بوستانش که هر بهاران عطری فرح بخش و جلوه‌ی فریبا دارد بهره‌ی نگرفته باشد . دیگرمانه‌ی خواهیم سعدی را بشما بشناسانیم ، زیرا او به قول ملك الشعرای بهار « بزرگتر از آنست که لازم باشد در تعریف وی صرف وقت کنیم » ، سعدی کسی است که از اقصای شام و حلب تا دروازه خوارزم همه ، نثر پارسی روان او را می خوانده و به وی دل باخته اند .

هفت کشور نمی کنند امروز بی مقالات سعدی انجمنی

اما مهم اینست که هر کس برای بهتر شناساندن گلستان گاهی بردارد ، ولو کوتاه باشد قابل تحسین است چنین کس - هر کس باشد - اجرش مشکور است . آنچه را که به اهل فضل و ارباب ادب هدیه می کنیم عبارت است از دیباچه گلستان که الحق باید آن را شاهکار نثر سعدی دانست . این دیباچه در سنهٔ سیمائیه (۷۰۰) یعنی نه سال پس از مرگ سعدی (۱) نوشته شده است و چون وفات سعدی در ۶۹۱ اتفاق افتاده است شاید قدیم ترین تحریر دیباچه گلستان باشد که تاکنون بدست ما رسیده است .

این بنده در ضمن مطالعه کتب خطی آستانه ، یکی از کتابهای فخر رازی را نگاه می کردم متوجه شدم که این نسخه (ش ۵۴۵ حکمت و کلام) در حقیقت مجموعه‌ای شامل چند کتاب کوچک خطی است مانند اصول و عقاید امام فخر رازی ، غایة الامکان فی درایة المکان و شرح عوارف شیخ شهاب الدین سهروردی که همگی به یک خط است و در ضمن ، کاتب پس از به اتمام رساندن اصول و عقاید امام فخر ، بلافاصله دیباچه گلستان را نوشته و در آخر مجموعه بشنجراف چنین نوشته است : « تمام شد این رساله علی بدالعبد الفقیر احمد بن محمد

حاجی کاموسی فی تاریخ محرم سنه سبعه مائه .

چنانچه ملاحظه می فرمائید عین متن این دیباچه را که اختلافات زیادی با کپنه ترین گلستانها دارد چاپ کردیم تا علما و محققین و اهل دانش از آن بهره بیشتری برگیرند و قبل از آنکه این نسخه را با مشهور ترین و قدیم ترین نسخه ها مقایسه کنیم بهتر دانستیم برای یاد آوری فهرستی از مشهور ترین نسخه های خطی گلستان سعدی را که در دنیا مشهوراند و ما از آنها اطلاع داریم بیاوریم شاید این مبحث را کامل تر و جامع تر سازد :

۱- نسخه ای که مرحوم عبدالعلیم قریب گرگانی استاد دانشگاه از روی آن گلستان را چاپ کرده است . این نسخه در ۱۰۲۱ نوشته شده و کاتب تصریح کرده است که آن را از روی نسخه ای که در سال ۶۶۲ بدست مصنف نوشته شده استنساخ کرده است . نسخه ای اساس چاپ مرحوم قریب بسیار خوش خط است و گفته اند ممکن است به خط میرعماد معروف باشد ولی چون دست دوم است و از روی نسخه دیگری استنساخ شده مثل اصل تلقی نمی شود .

۲ - نسخه فرهنگستان علوم تاجیکستان شوروی (ش ۵۰۳) بدون تاریخ تحریر که در آخر دستنویسی به تاریخ ۶۶۳ و ۶۶۹ دارد ولی بولدیریف شرق شناس روسی معتقد است درسی سال اول قرن هشتم نوشته شده است (۲) .

۳- نسخه مورخ ۷۲۱ لرد گرینوی لندن (۳) .

۴- نسخه ۷۲۸ کتابخانه هند (۳) به خط علی بن احمد بیستون که آه آن را به تفصیل معرفی کرده است .

۵- نسخه کتابخانه ملی پاریس مورخ ۷۶۸ .

۶- نسخه کلیات سعدی کتابخانه لنین گراد مورخ ۷۸۷ .

۷- نسخه مورخ ۷۹۴ متعلق به آقای صادق انصاری (۳) .

۸- نسخه کتابخانه سلطنتی ایران به خط یاقوت مستعصمی (۳) .

۹- نسخه مورخ ۹۸۲ لنین گراد (۲) .

۱۰- نسخه ۹۷۶ لنین گراد .

۱۱- نسخه فرهنگستان علوم تاجیکستان (ش ۱۷۸۴) که از روی نسخه ۶۶۲

نوشته شده ولی در این که از نسخه اصلی استنساخ شده باشد تردید کرده اند (۲) .

و نسخه های دیگری که تاریخ تحریر آنها از قرن دهم متاخر است و برای اطلاع

از آنها می توان به مجله «راهنمای کتاب» (شماره ۴ سال ۱۳۳۹) و مقدمه گلستان چاپ

مرحوم محمد علی فروغی (سال ۱۳۱۶) مراجعه کرد . نسخه ای هم اخیراً به میمنت

جشن‌های فرخنده تاج گذاری چاپ عکسی شده است که آن را به خط یا قوت مستعصمی می‌دانند که در ۶۶۸ نوشته شده ولی هنوز اهل نقد و نسخه شناسها راجع بآن اظهار نظری نکرده‌اند بنابراین نسخه کتابخانه آستان قدس فعلا قدیم‌ترین نسخه‌ای است که تاریخ تحریر قطعی و مسلم دارد و از باب تحقیق در گلستان سعدی بسیار مهم و قابل توجه است .

اکنون متن آن نسخه با رعایت رسم الخط آورده می‌شود و اختلافات آن را با چاپ مرحوم فروغی یادآور می‌شویم. گویج وژ که در نسخه کج و ج بود بصورت اصلی تبدیل شد وقاعده دال و ذال را که کاتب رعایت کرده بود در استنساخ مورد توجه قرار ندادیم و مد که در نسخه نبود گذاشتیم .

بسم الله الرحمن الرحيم

منت خدا را کی طاعتش موجب قربت است و بشکر اندرش مزید نعمت هر نفسی کی فرو می رود ممد حیاتست و چون برمی آید مفرح ذات پس در هر نفسی دو نعمت موجودست و بر هر نعمتی شکری واجب اعمالوا آل داودشکرا و قلیل من عبادی الشکو [ر]

ژوبشگاه علوم شعری (۴) اشعار فریبنی

بنده همان به کی ز تقصیر خویش عذر بدرگاه خدا (۵) آورد
و ر نه سزاوار خداوندیش کس نتواند کی بجای آورد
باران رحمت بی حسابش همدرافزارسیده (۶) و خوان نعمت بی دریغش همه جای
کشیده . پرده ناموس بندگان بگناه فاحش ندرد (۷) و وظیفه روزی بخطاء منکر نبرد.

شعر

ای کریمی کی از خزانه غیب گبرو ترسا وظیفه خور داری
دوستانرا کجا کنی محروم تو کی با دشمن این نظر داری
فراش باد صبا را گفته تافرش زمردین را بگسترد (۸) . دایه ابرها را فرموده
تابنا (۹) در زمین بپرورد. درختانرا بخلعت (۱۰) پروزی قبا سبز ورق در بر کرد (۱۱)

و اطفال شاخ را بقدم موسم نوروز (۱۲) کلاه شکوفه بر سر نهاده . عصاره -
 نهالی (۱۳) بقدرت او شهد فایق شده و تخم خرما (۱۴) بتربیتش نخل باسق گشته

شعر

ابرو بادومه [و] خورشید و فلک در کارند تاتو نانی بکف آری و بغفلت نخوری
 همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار شرط انصاف نباشد کی تو فرمان نبری
 در خبرست از سرور کاینات و مفخر موجودات و رحمت عالمیان و صفوة (۱۵)
 آدمیان و تتمه دورزمان محمد مصطفی صلعم (۱۶)

شفیع مطاع نبی کریم قسیم جسیم بسیم و سیم (۱۷)

بیت

چه غم دیوارامت را کباشد (۱۸) چون تو پستی بان
 چپاک از موج بحر آنرا کباشد نوح کشتی بان
 بلغ العلی بکماله کشف الدجی بجماله
 حسنت جمیع خصاله صلوا علیه و آله
 کی (۱۹) یکی از بندگان گنه کار پریشان روزگار دست انابت بامید اجابت
 بدرگاه حق جل و علا بردارد ایزد تعالی درو (۲۰) نظر کند (کذا) بازش بخواند
 باز اعراض کند بازش بتضرع و زاری بخواند حق سبحنه (۲۱) و تعالی گوید
 یا ملا یکتی لقد استجیب (۲۲) من عیدی فلیس له غیری فقد غفر له
 دعوتش را اجابت کردم و حاجتش را (۲۳) بر آوردم کی از بسیاری دعا و زاری بنده
 همی شرم دارم

بیت

کرم بین و اطف خداوندگار گنه بنده کردست و او شرمسار
 عاکفان کعبه جلالش بتقصیر عبادت معترف کی ما عبدناک حق عبادتک
 و اصفان (۲۴) حلیه جمالش بتحیر منسوب کی ما عرفناک حق معرفتک
 گر کسی وصف او زمن پرسد بی دل از بی نشان چگوید باز

عاشقان کشتگان معشوقند بر نیاید ز کشتگان (۲۵) آواز

یکی از صاحب دلان سر بجیب مراقبه (۲۶) فرو برده بود و در بحر مکاشفه (۲۶) مستغرق شده آنگه کی ازین حالت باز آمد (۲۷) یکی از (۲۸) اصحاب گفت کی ازین بستان کی بودی مارا چه تحفه کرامت کردی . گفت بخاطر داشتم (۲۹) کی اگر بدرخت گل برسم دامنی بر کنم هدیه یارانرا (۳۰) چون برسیدم بوی گلم چنان مست کرد کی دامتم از دست برفت

شعر

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز کان سوخته راجان شد و آواز نیامد
این مدعیان در طابش بی خبرانند کانرا کی خبر شد خبری باز نیامد

شعر

ای برتر از خیال و گمان (۳۱) و قیاس و وهم
و ز هر چه گفته یم و شنیدیم و خوانده یم (۳۲)
مجلس تمام گشت و پایان (۳۳) رسید عمر
ما هم چنان در اول وصف تو مانده یم

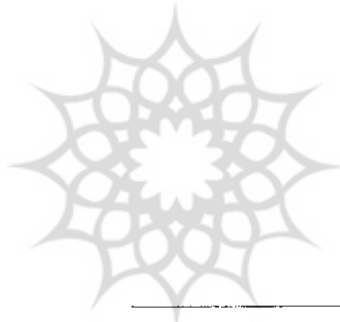
ذکر جمیل سعدی کی در افواه (۳۴) افتاده است وصیت سخنش کی در بسیط
زمین رفته و قسب الحیب (۳۵) سخنش کی همچو شکر می خورند و رقعۀ منشآتش
کی چو کاغذ (۳۶) می برند بر کمال فضل و بلاغت او حمل نتوان کرد بل کی خداوند (۳۷)
و قطب دایره زمان و قایم مقام سلیمان و ناصر اهل ایمان شاهنشاه معظم (۳۸)
از باب اعظم مظفر الدین ابو بکر بن سعد بن زنگی ظل الله تعالی فی ارضه (۳۹)
بعین عنایت نظر کرده است و تحسین بلیغ فرموده و ارادت صدق (۴۰) نموده لاجرم
کافه انام (۴۱) و خاصه عوام به محبت گرائیده اند کی الناس علی دین ملوکهم

شعر

زانگه کی ترا بر من مسکین نظرست آثارم از آفتاب مشهور ترست
گر خود همه عیبها بدین مرد (۴۲) درست هر عیب کی سلطان پسنند هنرست

شعر

گل (۴۳) خوش بوی درحمام روزی
 رسید از دست مخدومی (۴۴) بدستم
 (۴۵) بنذوگفتم تو مشککی (۴۶) یا عبیری
 کی از بوی دلاویز تو مستم
 بگفتا من گل (۴۳) ناچیز بودم
 و لیکن مدتی با گل نشستم
 جمال (۴۷) همنشین در من اثر کرد
 ورنه (۴۸) من همان خاکم کی هستم
 اللهم امتع المسلمین بطول حیاته و ضاعف ثواب جمیله و حسناته (۴۹) و ارفع
 درجه اودایه و ولایه (۵۰) و دهر علی اعدایه و شایبه (ظ : شناته) (۵۱) و احرس
 اللهم نفسه و ذوی و ذواته اللهم امن باده و احفظ ولده « برحمتك ارحم الراحمین
 والسلام »



- ۱- ضبط ۶۹۱ اصح روایانست زیرامعاصران او ماده تاریخی برای فوت او گفته اند که مصراع ماده تاریخ چنین است : تاریخ وفات او همان خاص افتاد (خاص = ۶۹۱) ج ۳ سبک شناسی ص ۱۱۱
- ۲- رجوع کنید مجله راهنمای کتاب شماره ۴ آبان ۱۳۳۹ ص ۵۴۰
- ۳- رجوع کنید مقدمه گلستان چاپ مرحوم فروغی صفحه (ب)
- ۴- کاتب قبل اذهر بیت کلمه شعر را نوشته است - در نسخه چاپی بعد از شکرى واجب این شعر است :
- از دست و زبان که برآید
 کز عهده شکرش بدر آید
- ۵- خدای
- ۶- همه را رسیده
- ۷- در اصل : بدرد ا
- ۸- فرش زمردی بگسترده

- ۹- ودایه ابریهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین
۱۰- در اصل : خملت (مثل قفل و قلف)
- ۱۱- بخلمت نوروزی... دربر گرفته - پروز بمعنی فراویز و سجاف جامه هم هست ...
و جامه دورنگ درهم بافته شده را هم می گویند و نوعی از سبزه باشد در نهایت لطافت :
- پروز سبزه دهدد بر نمط آبگیر زلف بنفشه خمید بر غیب جویبار
(خاقانی - به نقل از حواشی برهان قاطع)
- ۱۲- موسم ربیع
۱۳- نالی
۱۴- خرمائی - شاید (به پرستش) باشد چنان که از ظاهرش پیداست و اشاره باشد
به آیه «والنجم والشجر يسجدان» (سوره الرحمن - آیه ۶)
- ۱۵- صفوت (رسم الخط)
۱۶- صلی الله علیه وسلم - کاتب مختصر کرده مثل ع بجای ع
۱۷- نسیم و سیم
۱۸- که دارد
۱۹- هر گاه که یکی
۲۰- دروی نظر نکند
۲۱- سبجانه (رسم الخط) - فرماید
۲۲- لقد استجیبت (از حیا) و در متن استجیب از اجابت است .
۲۳- را ندارد
۲۴- و و اصقان
۲۵- دراصل : کشتان (سهو القلم کاتب)
۲۶- مراقبت- مکاشفت (رسم الخط)
۲۷- حالی که ازین معامله باز آمد
۲۸- یکی از دوستان گفت
۲۹- چون بدرخت گل رسم
۳۰- هدیه اصحاب را
۳۱- خیال و قیاس و گمان ...
۳۲- گفته اند و شنیدیم و خوانده ایم
۳۳- با آخر رسید

- ۳۴- افواه عوام
- ۳۵- قصب الجیب حدیثش
- ۳۶- چون کاغذ زر
- ۳۷- خداوند جهان
- ۳۸- وناصر اهل ایمان اتا بک اعظم مظفرالدنیا والدین
- ۳۹- رب ارض عنه وارضه
- ۴۰- صادق
- ۴۱- کافه انام از خواص و عوام بمجبت او گراییده اند
- ۴۲- بدین بنده
- ۴۳- گلی
- ۴۴- محبوبی
- ۴۵- در لهجه مشهدی هنوز بقایای این ذ باقی مانده است مثل بندش **Bezesh** یعنی به او یا گنبد به جای گنبد حتی در کلمه عربی خدمت (خدمت)
- ۴۶- که مشکی
- ۴۷- : کمال
- ۴۸- در اصل : ورنه
- ۴۹- و ندارد
- ۵۰- ولاته
- ۵۱- و شناته بما تلی فی القرآن من آیاته اللهم آمین بلده واحفظ ولده- و عبارت داخل
- « ندارد »

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
منت خنایا کی طاعتش موجب قربت است و شکر
انشاء بر نعمت بر نفسی کافری بود بدجهالت است
و چون برمی آید فرج ذات بس در هر نفسی بود
موجود است و بر هر نعمی شکر می واجب اعلو الابدود
شکر او قلیل من عبادی للثکلو شعر
بنده همان به کی ز تصور خویش عذر بدرگاه خدا آورد
و نه سزاوار خداوند بیش کس نتواند که بجای او در
بار او در حقیقت حسابش همه را افوار سینه و خوان نعمت
نی در پیشش بجای کشیده برده ناموس زندگان نگاه فاش
بدرزد و وظیفه دوری بختا منکر بجز شعر
ای کرمی که از خزانه غیب کبر و ترسا و وظیفه خود داری
دوستان تو کجا کنی محمود تو که بلا دشمن این نظر داری
فراتر از صبار گفته تا فرشی و مردین با یکسرت
دانه ای طلا از موزه تا نبات در زمین هرورد در خنایا
بخت بپروزی قیاس بز و بوق در بر کرده و اطفال
اشاح را بقدوم هموسم نورد و نکلای شکوفه بر سر غدا
عصاره های بقدرت او شمد فایق شده و تخم خنایا
بهر ششش غل با سق کشته شعر

عروف
الهدیه و الطاهر عام شد از ساله علی بدو بعد
الهدیه را در هر کجا می توانی در خارج محرم بر سر نما

ابرویاز در مغز شید و فلک را کارند
 ناتوانانی بکف اری و بغض بخورک
 همه او هر تو سر کشته و فرمان بردار
 شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبرک
 در خیرت از سرور کایات و مغز موجودات و رحمت ^{علیان}
 و صفوه آدمیان و تمه دور زمان بحر مصلح علم شیع
 مطاع نی که هم قسیم جسم بسیم و سیم
 چه غم دیوارات را کباشد چون توبشی بان
 جلال ز موج بحر انرا کباشد نوح کشتی

بلغ العلی بکماله لسف الدعی عماله

حسن جمع خصاله صلواته و

که یکی از بندگان کهنه کار بریشان درون کار دست ^{بامید} نایاب
 اجابت بردگار حق جل و علا برداند ایزد نطق درو ^{نظر کند}
 بازش خواند باز اعراف کز بازش تضرع و زاری خوانند
 حق و تعلق کو بر ما ملائکتی قضا ^{من عدی قلبس}
 غیری فقد غفر له دعوتش اجابت کردم و حاجتش روا
 بر او ردم کی از بسیاری دعا و زاری بند می شرم دوم
 که بنی و لطف خداوند کار ^{میت} کهنه بند کرد سن و او ^{مسار} شرم
 عاکن ز کعبه جلالتش تصور عبادت و معترفی کما عبدناک
 احق عبادتک

واصفان جلیله جالش غیر منسوب با غیر آن کن مرنگ
 کر کسی و صفا و من سذنی آنی نشان جگوه باز
 عاشقان شتکان عشوقند بر نباید ز کشتان
 یکی از صاحبان عجیب مرقبه فرورده بود در صورت
 مستغرق شده آنکه از این حالت باز آمد یکی از اصحاب گفت
 کی از این نشان با بودی ما را چه نخفه که امت کردی کت
 داشتم که اگر بددخت کل برسم دامن بر کم هدیه باران اوج
 بر سیدم بوی کلم جان مست کردی دامن از دست برفت
 ای مرغ محو عشق ز پروانه بیاموز
 کان سوخته را جان شد و اواریا مذ
 این مدعیان در طلبش خبر اند

کاسر کی خبر شد خبری باز بیاید
 ای برتر از جلا و کمان و قاس و وهم و زهر چه گفته ایم شنیدیم
 علس نام گشت و ما با آن سید عرما به جان در او اوصاف
 و که هید سعدی که در افواه افنا ده است و صیت
 که در سبط زمین رفته و قسب الجیب بخش کا همو
 شکر می خورند و رقعۀ منشائش کجا که کا عده می برند
 بر کال فضل و بلاعت او حد نتوان کرد بلکه خزانند
 و قطب کا دایره زمان و قلم مقام سلیمان و ناصر اهل کما

در استقامت و عظم اتابک اعظم مظفر الدین ابوبکر بن سعد
 بن زکی علیه السلام نقلی از صفة بعین عنایت نظر کرده است
 و تحسین بیخ و بن و ارادت صدق نموده لاجرم کافه
 لغام و خاصه عولم بحیث که اندک اندک الناس عبادین و لو کم
 زانکه کی ترا بر من مسکین نظر است اما از زانجا ^{ترست}
 که خود همه عیبها بزین مرد در دست هر عیب که سلطان ^{هرست}
 یک خوش بوی در تمام روزی رسید از دست مغدوی بدستم
 بزوانتم تو مشکلی با عیبی که از بوی طابو بز تو منتم
 بگفتا من کار ناچیز بودم و لکن بدی با کار نشستم
 جال منسین بد من ترکرد و رنه من میان عالم کا منتم
 اللهم رافع المسکین بطول حیاته و ضاعف ثواب حبله
 و حسنة و ارفع درجه اودایه و ولایه و در علی علیه
 و شباهه و احمر الله به و دوی و دوا به اللهم امن
 بیده و احفظ ولده ^{بر حکم الله و الامن و اللام}

کتاب
 غایة الامکان فی دلایة المکان تالیف
 الشیخ الامام الموسوم با حکام علوم الاحکام
 شیخ سیوخ اسلام سلطان المحقق تاج الدین محمود
 زخدا اذ لا شتمی قدس الله روحه